

# آیا نفاق یک نوع بیماری روحی است؟

منافقان از نظر روانی افراد سالمی نیستند و غالباً سرفراز  
کمبودها و عقده‌هایی می‌باشند

قوای شیطانی نیز در مکتون او مثل هسته‌های اولیه رشد هر درختی می‌توانند سبب رشد ناساد و بدبختی و انحراف انسانها گردند و لکن وجود این زمینه، نه تنها دلیل بر بد آفریده شدن و ظالم بودن خالق موجودات نیست بلکه موجب تکامل و ترقی بوده، باعث آب دیده شدن انسانها و گذشتن از فیلترهای صاف کن می‌باشد و جوهره باطن و آن صفای دل و قلب آشکار گردد.

از آنجا که خداوند اختیار عملی را چه خوب و چه بد بدست انسانها داده، او را در انجام هر عملی چه زشت و چه زیبا آزاد گذارده است می‌فهمیم که نه تنها جبری سال بیست و یکم شماره ۳

از دیدگاه اسلام و رهبران مذهبی صفت نگوئیده نفاق یک نوع بیماری روحی است نه اینکه، این صفت، ذاتی انسانهاست و از همان اوان تولد این بیماری روحی را داشته، منافق، بوجود آمده‌اند زیرا انسانها بنا بر طبع اولیه، بر فطرت سالم آفریده شده‌اند و هیچ بیماری روانی و روحی در آنها وجود ندارد و لکن این نکته، از مجموع زوایات و آیات و تحقیقات دانشمندان علم اخلاق در طول سالهای دراز معلوم گشته است که انسان معجونی است که زمینه نفاق و انحراف و انحطاط در اعناق روح و جان او وجود دارد زیرا امیال و هوسهای شهوانی و احساسات و

های بد برضد دیگران ، مریض ساخته اند  
و چه بسا روز بروز نیز بر اثر اصرار بر تکذیب  
دستورات پیامبر و استهزاء آنها گناه و  
خیانت و جنایت ، بر بیماری خود می افزایند  
و در حقیقت تزايد بیماری نفاق بر خلاف  
سنت آفرینش نیست و قاتوبه نکنند و بسوی  
جهت صلاح روحی خویش برنگردند و  
بفرمان خدا بازگشت نکنند و در تکذیب  
و انکار و توطئه اصرار ورزند روح آنان  
بیمارتر می گردد .

از اینرو در قرآن در سوره های متعدد از  
بیماری روح منافقان و مریضی آنان سخن  
بهمان آمده است :

۱- در سوره بقره آیه ۱۰ چنین می فرماید  
«... وَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فِزَادَهُمُ اللَّهُ  
مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا  
يَكذِبُونَ » .

یعنی: « در دلهای آنان (منافقان) بلیه  
نوع بیماری است خداوند بر بیماری آنها  
می افزاید و عذاب دردناکی بجهت دروغ-  
هایی که می گویند در انتظار آنان است » .

این آیه بچند مطلب اشاره دارد :  
اول اینکه نفاق و دورویی يك نوع  
بیماری است .

دوم اینکه این بیماری قابل اذیاد  
است و زیادی آن را خداوند نسبت بفرمود  
داده است و معلوم است که استناد زیادی  
بیماری نفاق بفرمود از این جهت است که  
آن جزو سنن خلقت بوده و تابع قوانین  
جهان آفرینش است که خداوند آنرا جعل

و تعمیلی از ناحیه آفریدگار در کار نیست  
بلکه انسانها را در بوته آزمایش گذارده  
می خواهد گوهر بر ارزش از خرمهره بی ارزش  
و خوب را از بد و آدم سالم را از ناسالم  
ممتاز گرداند ( انا هدیناه السبیل اما  
شاگردا و اما کفورا - « ما راه باو  
نموده ایم که سپاسگزار بوده و یا کفران ،  
پیشه خود سازد - سوره دهر آیه ۳) .

نتیجه مطالب بالا این شد که انسان  
در روح خود در مراحل اولیه خلقت بیماری  
ندارد و لکن زمینه بیماری را دارد چنانکه  
زمینه صلاح و تکامل و ترقی در او نیز موجود  
است . حال اگر انسان با پرورش زمینه های ناسد  
ورشد هسته اولیه گناه و عصیان ، مقدمات  
بیماری روحی خود را فراهم آورد ، این  
بیماری عارضی بوده منتسب به پروردگار  
نیست و لکن ناگفته پیدا است این بیماری  
عارضی چه بسا در اثر گناه و عصیان و دور  
بودن از خط وحی و عمل صالح و ارتباط  
پروردگاری بجائی می رسد که مرض ، مزمن  
و بصورت مرض سخت بلکه لاعلاج در-  
می آید چنانکه در امراض بدنی و جسمی نیز  
همین حال مشاهده می گردد بطوریکه مبتلا  
بمرض تند و لشارخون و غیر آنها از بیماری-  
ی ها جسمی و روانی اگر بر همین لازم را مراعات  
لکند مرض او چه بسا بعدی می رسد که  
دیگر قابل معالجه نبوده موجب سکت و  
سایر عوارض ناراحت کننده در می آید .

منافقان نیز در واقع بیمار هستند و روح  
خود را در اثر گناه و دورویی و طرح نقشه

که از آنان نیز تمهیر به بیمار دلان شود و لکن منافق نباشند بلکه ادعا می کنیم که منافق، بیماری روحی دارد و شاهد بر این گفته آیه ۱۲ تا ۲۴ سوره احزاب که درباره منافقان نازل شده است دلالت دارد: «و اذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض وعدنا الله ورسوله الا غرورا...» همان روزیکه منافقان و بیمار دلان گفتند: خدا و رسولش جز تریبی بما وعده ندادند... زیرا منظور در اینجا از آنهاست که دلهاشان مرض دارند افراد ضعیف الایمان از مؤمنین اند و این دسته غیر منافقین هستند که اظهار اسلام در ظاهر نموده و کفر باطنی خود را پنهان می دارند و اگر منافقان بی شکر (ص) را رسول خواندند با اینکه در باطن او را پیامبر نمی دانستند باز برای همین است که کفر باطنی خود را مطلق بدانند.

معنای کلمه «غرور» که در این آیه آمده اینست که کسی آدمی را به شری و ادا کند که بصورت، خیر باشد عمل او را غرور می خوانند و عمل ما را که تریب او را خورده آن عمل را مرتکب شده ایم «اشعرا» می نامند (چنانکه راغب در مفردات باین معنی تصریح می کند) و وعده ای که منافقان آنرا تریبی از ناحیه خدا و پیغمبرانش خواندند بقرینه مقام، وعده فتح و غلبه اسلام بر همه ادیان است و این وعده در کلام خدا مکرر آمده است همچنانکه در روایات هم آمده که منافقان گفته بودند محمد (ص) بما وعده می دهد سال بیست و یکم شماره ۳

و مقرر فرموده است نه اینکه پروردگار مستقیماً در این خصوص ناعلیت خاصی دارد.

سوم اینکه مناسب با این بیماری و موافق با آن، تنها عذاب دردناکی است که باید آنرا در دنیا و آخرت ببینند و علاج این بیماری روحی تنها با آتش جهنم و عذاب الهی میسر است و عدل الهی این را اقتضای می کند.

چهارم عذاب و کفر الهی منافق هرگز در مقابل این حالت روحی و بیماری نفاق او نیست زیرا در حال ابتلاء به بیماری روحی و بجهت این ابتلاء، عذاب نمی تواند مربوط با او باشد بلکه در مقابل تکذیب و انکار و اصرار او در توطئه چینی که کاملاً در اختیار بوده و آزادانه راه نساد و انحراف پیموده و سبب بیماری نفاق گردیده است، می باشد.

و از اینرو خدا در آیه مذکور چنین تمهیر می آورد (ولسهم عذاب الیم بما كانوا یكذبون) نه به (بما كانوا ینالون) و این دو تمهیر، تمهیری است که معنای متفاوت به همراه دارد، پس در حقیقت عذاب در مقابل هزل و اسباب اختیاری است که منجر به پیدایش حالت نفاق گشته است.

\*\*\*

نکته لابل توجه در اینجا اینست که ما نتوانستیم ادعا کنیم که هر بیمار دلی منافق بوده جزو منافقان محسوب می شود زیرا چه بسا افراد ضعیف الایمان پیدا می شوند

نباشد و اما اگر با هجوم دشمن منافشان در محاطه بپشتد و یا پای جنگ و کشته شدن بیش بیاید دیگر بپایداری ندارند و بدون درنگ از دین و ایمان برمی گردند. خداوند این طرز تفکر و این حالت بیماری روحی و فرار از جنگ را رد کرده به پیامبر خویش می فرماید که از منافقان چنین پاسخ دهد: « قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَالْقَتْلِ إِذَا لَأَلَّمْتُمُوهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا » (۳).

یعنی: «اگر از مرگ یا قتل فرار کنید این فرار سودی بحالتان ندارد و جز اندکی زنده نمی ماندند (برای اینکه هر کس باید روزی بمیرد و هر موجودی اجل معین و ختمی دارد که حتی یکساعت عقب و جلو نمی شود و فرار از جنگ در تأخیر اجل هیچ اثری ندارد و اگر بفرس که فرار کنید چه قدر زندگی خواهید کرد؟ و در چنین فرصتی چه مقدار بهره مندی از زندگی بسیار اندک را خواهید برد؟»

ناگفته پیداست که ریشه تمام این بدبختی و این طرز تفکرها و ارج بیش از حد بزندگی این دنیا و... گذاردن تماماً از اینجا ناشی می شود که خپر و شر را نسبت بخود داده برای خدا در صحنه زندگی و زندگی واپسین عاملیت و نقش مؤثری قائل نباشیم و در حالیکه خداوند در دنباله همین آیات که تبلا گفتیم. تصریح می کند که خیر و شر تابع

که شهرهای کسری و قیس را برای مانع کند باینکه جرأت نداشتیم در خانه خود تا مستراح برویم ا» (۱) چنانکه يك دسته از منافقان و کسانی که ایمان سستی دارند برای فرار از وظیفه جهاد در راه خدا بیش پیغمبر آمده اجازه می خواستند که بجنگ نروند و بهانه آنان این بود (ان بیوتنا عورة) یعنی خانه های ما در و دیوار درستی ندارد و این از آمدن دزد و حمله دشمن نیستیم) و لکن خداوند در پاسخ بهانه آنان می فرماید: ( و ما هی بعورة ان یریدون الا فراراً ) - یعنی: دروغ می گویند و خانه هایشان بدون در و دیوار نیست و از این کلام منظوری جز فرار از جنگ و جهاد ندارند ) پس خداوند دنبال این آیه کیفیت حالات روحی و مقدار مقاومت و علائم نفاق آنان را باین صورت جالب معرفی می کند: « لَو دَخَلتْ عَلَیْهِمْ مِنْ اِقْطَارِ هَائِمٍ سَلُّوا الْفِتْنَةَ لِاتُوهَا وَمَا تَلْبِسُوا إِلَّا یَسِیرًا » (۲)

یعنی: «اگر لشکرهای مشرکین از اطراف خانه های ایشان در آیند و ایشان داخل خانه باشند آنگاه از ایشان بخواهند که از دین برگردند حتماً پیشهاد آنان را می پذیرید و جز اندکی از زمان درنگ نمی کنند » یعنی ایشان وابسته بمادها و امیال نفسانی بوده تا آنجا اظهار دین و جهاد دارند که آسایش و منافشان در خطر

۱- ترجمه «المیزان» جلد ۴۲ ذیل آیه مذکور

۲ و ۳- سوره احزاب آیه ۱۳ و ۱۵

منافقان چنین میفرماید: «... خداوند کسانی از شما منافقان که مردم را از شرکت در جهاد بازمی‌دارید می‌شناسد منافقانی که برادران منافق خود و یا سایر کسانی که ایمان بتعمینی دارند می‌گویند: بیایید نزد ما و بجهاد نروید و خود در آن شرکت نکرده از شما مسلمانان، خود را دریغ می‌دارند و همینکه آتش جنگ شعله‌ور شد ایشان را می‌بینی که از ترس بتونگاه می‌کنند و اما نگاهی بدون اراده و چشمانشان در حقیقت کنترل ندارد»



اراده خدا است و بس (آیه ۱۷۸ - سوره احزاب) هیچ سببی از اسباب، از نفوذ اراده خدا در جهان آفرینش جلوگیری نمی‌کند از اینرو لازمست که انسان در امور خود توکل بخدا کرده آنها را با استعداد از او انجام دهد و لکن گوش منافقان با این حقایق بدهکار نیست و در اعمال نفاق و دورویی ایجاد تفرقه در بین مسلمانان و منع مسلمانان از شرکت در جنگهای سرنوشت ساز در صدر اسلام هیچ گوته مضایقه‌ای نداشته و همواره در مقابل اسلام و مسلمین جبهه گرفته بودند و خدا نیز در قرآن تمام نقشه و توطئه‌ها و اعمال ناشایست آنان را برای جامعه مسلمین فاش ساخت چنانکه در آیات ۱۸-۱۹-۲۰ سوره احزاب درباره

## ایمان و مسؤلیت

پنجمه بر اکرم (ص) میفرماید: انسان با ایمان همچون کفه‌های ترازوست هر قدر بر ایمان او افزوده شود بر مشکلات و مسؤلیت او افزوده می‌گردد.

و از کتاب کافی؛



یعنی «کسی که پرهیزکار باشد، در زندگانی، قوی بوده و به بلاد کفر، بدون هراس مسافرت کرده از آنان نمی‌هرانند».

رسول اکرم (ص) فرمود: «من اتقى الله عاش قویاً و سار فی بلاد عدوه آمنه» (۳)